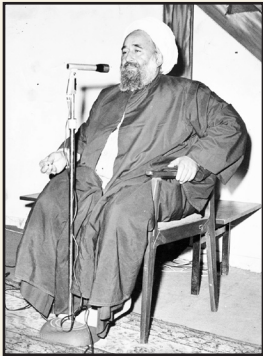


## پیش‌خواب نظری بر یک یادمان نوانتشار برای زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ‌نصرالله شاه‌آبادی همزه وصل «کانون‌های علمی و اخلاقی»

■ **شاهد توحیدی**



عالم اخلاقی و پر تلاش، زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه‌آبادی، در زمره روحانیون فعال و مؤثر تهران، قم و نجف به شمار می‌رود. جاذبه رفتاری وی موجب شد جمع زیادی از مردم در این سه شهر و حتی شهرهای دیگر، مجذوب وی شده و پذیرای سخنان و رهنمودهای ایشان شوند. اثری که در این مجال معرفی می‌شود، شامل جلوه‌هایی از حالات و مقامات آن بزرگ است که مطالعه آن برای طالبان طریق اخلاق دینی، مفید تواند بود. در دیباچه این یادمان آمده است: «خداوند در قرآن پیامبر رحمت خویش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) را به اوصاف حمیده‌ای توصیف می‌نماید، و ایشان را به جهت اخلاق حمیده‌اش می‌ستاید و متذکر این نکته می‌گردد که چنانچه دارای این روی باز و خلق خوش نبودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند. در اخلاق پیامبر رحمت این نکته بیش از همه به چشم می‌خورد، پیامبر متواضع‌ترین مردم بود، هر کسه او را دعوت می‌نمود اجابت می‌کرد. پیامبر نسبت به همه بامحبت بود. پیامبر از کسی کینه به دل نمی‌گرفت مگر دشمنان خدا. پیامبر در انجام اوامر الهی کوتاهی نمی‌کرد. پیامبر در مقابل خلاف اعضاء نمی‌نمود. پیامبر در دسترس مردم بود. پیامبر از مراجعات مردم ملول و آزرده نمی‌شد. پیامبر نسبت به فقرا و ایتام و بی‌سپرستان بسیار عطف بود. پیامبر در



زنده‌یاد آیت‌الله حاج‌نصرالله شاه‌آبادی

گره‌گشایی از مشکلات مردم پیشقدم بود. در وارتاخی مردم او را می‌آزد. پیامبر از کسی توقع نداشت. پیامبر در سلام کردن پیشقدم بود. اینها گوشه‌ای از هزاران صفات حمیدهٔ اسوه و الگوی شریعت حضرت ختمی مرتبت(ص) می‌باشند، که اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به همین سیره بودند. مؤمنین حقیقی و در رأس آنها علمای آل محمد که پیشوایان و رهبران امت اسلامی می‌باشند نیز از همین الگو پیروی نموده‌اند. مرحوم آیت‌الله آق‌ای حاج شیخ‌نصرالله شاه‌آبادی رضوان‌الله علیه علی فرزند عالم و عارف کامل مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی (اعلی‌الله مقامه الشریف) که عمر بابرکت خویش را در میان مردم در شهرهای تهران و نجف و قم سپری نمودند، نمونه بارز اخلاق اسلامی برای جامعه معاصر بودند. هر کس اندکی با ایشان آشنایی داشت اخلاق حمیده نبوی را در وجود این عالم متواضع و محبوب و خوش خلق می‌یافت. انبوه مؤمنین و جوانان گریبان در تشییع پیکر پاک این عالم مردمی گواهی بسر این مطلب است. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی به دنبال وصل و اشتی بود و از تفرقه و اختلاف پرهیز می‌کرد. وی در نجف اشرف همزه وصل بیوت علمای اعلام بود و تا در نجف بود ننگداشت تضادی علیه نهضت اسلامی صورت گیرد. آیت‌الله شاه‌آبادی این سیره و مرام را تا آخر عمر داشت و علت ورودش به مجلس خیرگان رهبری، بازگشت اخلاق و دیانت و وحدت و انسجام به جامعه بود. کتاب حاضر گوشه‌ای از مکالم این شخصیت وارسته از زبان بزرگان به پیوست زندگینامه و پیام‌های تسلیت و اشعار درباره آن عالم اخلاقی می‌باشد. البته در کتاب حدیث نصر به صورت مفصل خاطرات زندگی ایشان شرح داده شده است و این کتاب مختصری از احوالشان است که به مناسبت اولین سالگرد رحلت آن عالم خدوم پیش روی مؤمنین به خصوص طلاب و جوانان جویای فیوضات رحمانی می‌باشد. امید که مورد توجه حضرت حق تعالی قرار بگیرد.»

■ **محمد رضا کائینی**

احمد قوام ملقب به قوام‌السلطنه، در تاریخ معاصر ایران نامی آشناست. او در ادوار ای متنوع و مهم در عرصه سیاست ایران جولان دادا با این همه این شاهزاده قجر، در واپسین دوره از نخست‌وزیری، با بداقبالی شدید مواجه شد و نتوانست در برابر امواج مردمی‌ای که خواهان تداوم نهضت ملی ایران بودند، تاب آورد. شصت و هشتمین سالروز این رویداد تاریخی، فرصتی بهنگام برای بازخوانی و تحلیل آن است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■ ■ ■

■ **او عاشق قدرت و حکومت بود!**

خلق و خوی سیاسی احمد قوام در سده اخیر، هماره در معرض دآوری‌های گوناگون و متضاد بوده است. با این حال به نظر می‌رسد آنچه ابوالحسن عمیدی نوری از فعالان و ناظران سیاست در باب چند و چون رفتار سیاسی او نگاشته، به حقیقت نزدیک است. شاید چنین خوانتی در آغاز سخن، بتواند ذهن ما را برای ورود به بحثی که در پی می‌آید، مدد رساند (آنچه در پی می‌آید، گزینش‌هایی از یادداشت‌های عمیدی نوری است): «سال‌ها گذشت تا در شهریور ۱۲۲۰ رضاشاه از اریکه دیکتاتوری ساقط شد و صدای انتقاد از اوضاع گذشته در آمد چه در مجلس و چه در مطبوعات. از این جهت قوام‌السلطنه خانه‌نشین نیز، در خانه‌اش را به سوی رجال و نویسندگان باز نمود. دکتر مصدق هنوز آماده فعالیت نبود، که آمادگی برای تاخت و تاز در میدان سیاست داشت. دکتر مصدق هنوز آماده فعالیت نبود، فقط در اواسط سال ۱۳۲۲ بود که انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورا می‌خواست شروع شود، روزی او را در منزل حسین مکی دیدم که برای بازدیدش آمده بود و مکی مرا هم آن روز به منزلش دعوت نموده بود، دیدم مایوس از ورود به میدان سیاست است در حالی که مکی و من او را تشویق

## قوام در روزهای پذیرش آخرین ریسک زندگی، دیگر قوام سابق نبود.

پیرو رنجور شده بود. شایعه‌ای هم پر سرر زبان هاست که حتی اعلامیه پر غلاظ و شدادش را نیز، مورخ‌الدوله سسپهر نگاشته بود. مخالف اصلی او، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی نیز می‌دانست که این دشمن قدیمی چه حال و روزی دارد و راه ساقط کردن او را نیز خوب می‌شناخت. سر جمع این عوامل موجب شد که بر قوام آن رود که در ۳۰ تیر رفت!



احمد قوام معروف به قوام‌السلطنه در لباس سلام دربار



گفته می‌شود قوام به نمایندگان بریتانیا گفته بود اگر او نخست‌وزیر شود، دیکتاتوری به راه خواهد انداخت، مصدق و کاشانی و باقی افراد فعال در این زمینه را دستگیر خواهد کرد و بر سر موضوع نفت به توافقی منطقی با انگلستان خواهد رسید! این تماس‌ها بین قوام و نمایندگان انگلستان ادامه داشت تا اینکه چهار هفته قبل از سقوط مصدق، قوام با میدلتون سفیر انگلیس، در توصیه هندرسون، سفیر امریکا، انجام شده بود، برای انتقال نظرات بر یتانیا درباره ضرورت سقوط مصدق و قرار گرفتن دولتی جدید به جای آن گرفتند دولتی جدید به جای آن بود

خوانشی از واپسین دوره صدارت احمد قوام که به زندگی سیاسی او خاتمه داد

# وقتی که «جناب اشرف» بد آورد!

می‌کردیم وارد مبارزه انتخابات شود تر دید داشت. مرحوم مؤتمن‌الملک با اینکه هنگام انتخابات دوره چهاردهم زنده بود و مردم نزدش رفتند که وکالت مجلس را از تهران بپذیرد به هیچ‌وجه حاضر نشد و این تقاضا را به کلی ردّ نمود اما قوام‌السلطنه به جلب نمایندگان مجلس و نویسندگان بازخفته روز به روز موقعیت خود را تحکیم می‌نمود… نظر من از آنچه در این رُجُل مَعْر هشتاد و چند ساله معاصر کشور دیدم این است که روی هم‌رفته سیاستمداری بود که در عین حال که عاشق قدرت و حکومت بود، از رقابت‌های سیاست خارجی به نفع کشور استفاده می‌نمود که به هدف‌های اصلی مفید برای مملکت برسد… در سیاست داخلی فقط دنبال حفظ قدرت خود بود به همین جهت به حقوق فردی افسراد و مجامع و مطبوعات بی‌اعتنا بود و در عین حال دوست‌نواز بود، تا وقتی این رویه ادامه داشت که او تسلیم اراده‌اش بود و الا همه سوابق در نظرش محو گردیده، صحنه‌ای چون تبعید مورخ‌الدوله، صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین وزیرش با دستگیری شبانه به کاشان پیش می‌آید…»

■ **بازگشت به سیاست پس از شهریور ۲۰**

شواهد تاریخی نشان می‌دهد احمد قوام در سیاست‌ورزی، رضاخان و فرزندش را به چیزی نمی‌گرفت و همین امر، او را به چالش با پهلوی اول و خانه‌نشینی در دوره او سوق داد. پس از شهریور ۲۰، او در ادامه سنت خویش، شاه جوان را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌داد و بر این باور بود که شیخانی تاریخ‌پژوه، درباره شرایط سیاسی قوام پس از شهریور ۲۰ آورده است: «مقاطع مهم در تاریخ حیات سیاسی احمد قوام متعدد است و در این میان دوران پس از شهریور ۱۲۲۰ نیز از نقشی حیاتی برخوردار هستند؛ خروج رضاشاه از اریکه قدرت و سلطنت و کشور، زمینه‌ساز بازگشت احمد قوام به قدرت می‌شود و وی نیز از آنچه فخرالدین عظیمی به نام دموکراسی نیم‌بند پس از رضاشاه یاد می‌کند، بر خوردار می‌شود و در سایه

در دوره پهلوی دوم را رقم زد؛ عرصه‌ای که به اذعان بسیاری از قوام بعید بود که وارد آن شود و البته شاید به‌زم خودش که بیانیه داده و عنوان کرده بود که کشتیبان را سیاسی دیگر آمد امید داشت بار دیگر از این آزمون نیز موفق بیرون آید، آرزویی که محقق نشد.»

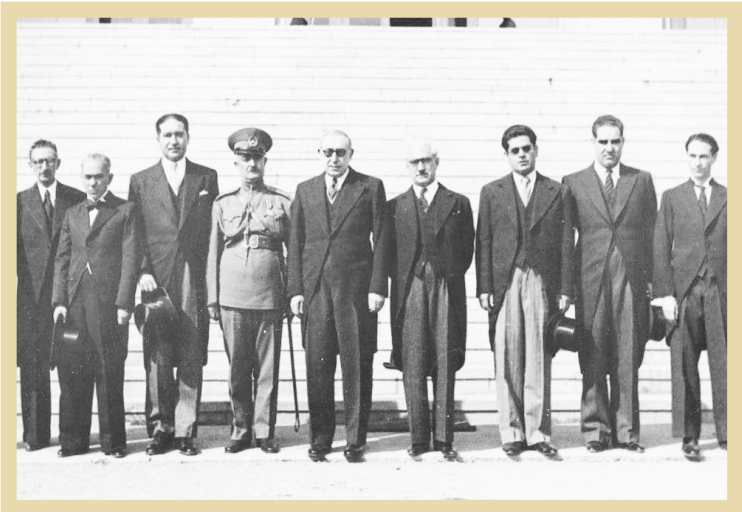
■ **قوام به نمایندگان انگلیس گفته بود: اگر او نخست‌وزیر شود، دیکتاتوری به راه خواهد انداخت!**

احمد قوام را می‌توان در عداد سیاستمداران آنگلوقبل ایران قلمداد کرد. گذشته از بسیاری از اسناد، برخی مکتوبات وی نیز شاهدی بر این مدعاست. او در واپسین فصل از سیاست‌ورزی خویش نیز، با دولت انگلستان هماهنگ بود. او پیش‌تر در این باره، با برخی نمایندگان انگلستان به رایزنی نشستته بود. وحید بهرامی تاریخ‌پژوه در این باره معتقد است: «گفته می‌شود قوام به نمایندگان بریتانیا گفته بود اگر او نخست‌وزیر شود، دیکتاتوری به راه خواهد انداخت، مصدق و کاشانی و باقی افراد فعال در این زمینه را دستگیر خواهد کرد و بر سر موضوع نفت به توافقی منطقی با انگلستان خواهد رسید. این تماس‌ها بین قوام و نمایندگان انگلستان ادامه داشت تا اینکه چهار هفته قبل از سقوط مصدق، برای نخستین‌بار قوام با میدلتون، سفیر انگلیس، در تجریش ملاقات کرد. این ملاقات پنهانی، که به توصیه هندرسون، سفیر امریکا، انجام شده بود، دربرگیرنده نظرات کارگزاران سیاست بریتانیا در ایران درباره ضرورت سقوط کابینه مصدق و قرار گرفتن دولتی جدید به جای آن بود، به گونه‌ای که سفیر انگلیس در توضیح سیاست‌ساز دولت بریتانیا اعلام کرد: انگلستان خواهان دستیابی به توافق با ایران است اما نه به بهانه قربانی ساختن منافع بریتانیا در نقاط دیگر جهان؛ یعنی به بیسان دقیق‌تر بریتانیا به دولتی نیاز دارد که بتواند منافع آن را در ایران، به بهترین شکل تأمین کند، نه یک شخص میهن‌پرست که در فکر تأمین منافع کشور خود باشد. در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق در پی اختلاف با شاه که ظاهراً بر سر تصدی مقام وزارت جنگ پیش آمده بود استعفا کرد و بلافاصله دو سفارت امریکا و انگلیس به شاه فشار آوردند تا نامزدی قوام را بپذیرد. بنا به شواهد موجود گویا شاه تمایلی به بازگشت قوام به عرصه سیاست نداشت و به‌اجبار به خواستش انگلیس‌ها تن داد. در این باره حسین مکی نوشته است: شاه تا آخرین دقیق مردد بود. او همان قدر که از استعفا ی مصدق نگران بود، دوچندان از روی کار آمدن قوام می‌ترسید اما گرچه شاه شخصاً از قوام دل خوشی نداشت، موافقت قطعاً یکی از این شخصیت‌ها بود که شاه همواره به وی ظن داشت و بسنجاری در گوش شاه زمزمه می‌کردند که قدرت قوام بی‌جهت نیست و قصد براندازی وی و برچیدن سلطنت و روی کار آوردن جمهوری را دارد اما ابوالحسن ابتهاج در این زمینه نظر دیگری دارد و می‌گوید: قوام معتقد به سلطنت بود، همیشه می‌خواست نخست‌وزیری با اقتدار باشد و شاه در کارهایش دخالت نکند اما اینها را به قیمت برکنار کردن شاه نمی‌خواست. احمد قوام در دوره پهلوی دوم سه بار صدارت‌نشینی را تجربه کرد؛ تجربه نخست وی همزمان با مشکلات متعددی به‌ویژه بلوای نان و کمبودهایی بود که ایران در دوره حضور و اشغال کشور توسط متفقین تجربه کرد. بنابراین نخستین دولت و کابینه وی بسیار مستعجل بود و عمر چندانی نداشت. در دوره دوم صدارت قوام با مسائل بیشتری درگیر شد و البته در این برهه توانسته بود حمایت روس‌ها را به‌شدت جلب کند و آنها راه حل بسیاری از مسائل می‌دانستند. ناگفته نماند که قوام در این برهه از پشتیبانی هواداران خود در مناطق شمالی و حزب توده و همچنین حکومت‌های خودمختار تبریز و مهاباد برخوردار بود. آنچه در دوره دوم صدارت قوام بیشتر برجسته است ملاقات وی با استالین در مسکو بود که پیامد آن به تفاهم‌نامه قوام– سادچیکف در تهران منجر شد و بر اساس آن روس‌ها که از سوی امریکایی‌ها نیز تحت فشار بودند، از ایران خارج شدند و البته قوام تقریباً مطمئن بود که این تفاهم‌نامه از سوی مجلس به تصویب نخواهد رسید. قوام با کوله‌باری از تجربه در عرصه سیاست ایران در تیرماه ۱۳۳۱ بار دیگر به مسند قدرت بازگشت و صدارت سه‌گانه خود

این بازگشت مجدد به قدرت است که در مرداد ۱۳۲۱ به عنوان نخست‌وزیر محمدرضا پهلوی نیز مسئول تشکیل کابینه می‌شود. محمدرضا پهلوی از همان ابتدای سلطنتش یک خصلت را از رضاخان به اثر برد و آن این بود که نمی‌توانست فردی را قدرتمندتر یا در تراز خودش ببیند. قوام قطعاً یکی از این شخصیت‌ها بود که شاه همواره به وی ظن داشت و بسنجاری در گوش شاه زمزمه می‌کردند که قدرت قوام بی‌جهت نیست و قصد براندازی وی و برچیدن سلطنت و روی کار آوردن جمهوری را دارد اما ابوالحسن ابتهاج در این زمینه نظر دیگری دارد و می‌گوید: قوام معتقد به سلطنت بود، همیشه می‌خواست نخست‌وزیری با اقتدار باشد و شاه در کارهایش دخالت نکند اما اینها را به قیمت برکنار کردن شاه نمی‌خواست. احمد قوام در دوره پهلوی دوم سه بار صدارت‌نشینی را تجربه کرد؛ تجربه نخست وی همزمان با مشکلات متعددی به‌ویژه بلوای نان و کمبودهایی بود که ایران در دوره حضور و اشغال کشور توسط متفقین تجربه کرد. بنابراین نخستین دولت و کابینه وی بسیار مستعجل بود و عمر چندانی نداشت. در دوره دوم صدارت قوام با مسائل بیشتری درگیر شد و البته در این برهه توانسته بود حمایت روس‌ها را به‌شدت جلب کند و آنها راه حل بسیاری از مسائل می‌دانستند. ناگفته نماند که قوام در این برهه از پشتیبانی هواداران خود در مناطق شمالی و حزب توده و همچنین حکومت‌های خودمختار تبریز و مهاباد برخوردار بود. آنچه در دوره دوم صدارت قوام بیشتر برجسته است ملاقات وی با استالین در مسکو بود که پیامد آن به تفاهم‌نامه قوام– سادچیکف در تهران منجر شد و بر اساس آن روس‌ها که از سوی امریکایی‌ها نیز تحت فشار بودند، از ایران خارج شدند و البته قوام تقریباً مطمئن بود که این تفاهم‌نامه از سوی مجلس به تصویب نخواهد رسید. قوام با کوله‌باری از تجربه در عرصه سیاست ایران در تیرماه ۱۳۳۱ بار دیگر به مسند قدرت بازگشت و صدارت سه‌گانه خود

بدین ترتیب با همه بن‌بست‌های مسئله نفت و سایر مشکلات داخلی سل، ملی شدن نفت ایران را از چنگال استعمار انگلیس خارج کرد و نشان داد که ملت‌های ضعیف هم می‌توانند در برابر ابرقدرت‌ها، بر سر حقوقشان مقاومت کنند. این همان خودباوری و وطن‌دوستی بود که قوام آن را فدای مصلحت شخصی خود کرد.»

■ **به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده!**
در باور تحلیلگران تاریخ، اعلامیه احمد قوام در آغاز صدارت وی، از عوامل تحریک جامعه علیه وی بود. او آشکارا به تهدید نیرهای مذهبی از جمله آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی دست زده و معترضان را از محاکمه غیرعادی و اعدام بیم داده بود. هر چند برخی نگارش این



روزهای واپسین صدارت بر قوام، به قدری سریع گذشت که او فرصت نیافت با کابینه خود، محکم کرد (تصویر مربوط به چهارمین دولت او است)

## ۹ | روزنامه جوان | شماره ۵۹۷۷

بیانیه را به مورخ‌الدوله سپهر نسبت داده‌اند اما نزدیکان قوام معتقدند او خود به نگارش این اطلاعیه دست یازیده است. بخش‌هایی از این اندک تردید و درنگ دعوت شاهنشاه متبوع و مفخم خود را به مقام ریاست دولت پذیرفته و با وجود کبر سن و نیاز به استراحت، این بار سسنگین را بر دوش گرفتیم. در مقابل سختی و آشفتگی اوضاع، در مذهب یک وطن‌خواه صمیمی، کفر بود که به ملاحظات شخصی شانه از خدمتگزاری خالی کند و با بی‌قیدی به پریشانی و سیه‌بختی مملکت نظاره نماید. حس مسئولیت و تکلیف مرا بر آن داشت که از فرصت مغتنم استفاده کرده و در مقام ترمیم ویرانی‌ها برآیم. در اینجا تذکر این نکته اساسی را لازم می‌دانم که به مناسبات حسنه با عموم ممالک، خاصه با دول بزرگ دنیا اهمیت بسیار می‌دهم و رفتار خود را نسبت به آنها مطابق با مقدرات بین‌الملل می‌نامیم و لکن به اتباع ایرانی اجازه ندهم که به اتکای اجانب، اغراض خود را بر دولت من تحمیل کنند. هموطنان به عدل و داد مانند فان و آب نیازمندند. باید قوه قضائیه مستقل باشد و واقعاً از قوه مقننه و مجریه تفکیک و از زیر نفوذ آنها آزاد شود. من شیئی با وجدان آرام سرر به باین خواهم نهاد که در زندان‌های پایتخت و ولایات یک نفر بی‌گناه با ناله و اه به سر نبرد. من می‌خواهم تمام اهالی این کشور اعم از مأمور دولت و صنعتگر و کارگر و بزرگر و بزازگان، غنی و ثروتمند باشند. چشم‌تنگی برخی رجال که در صدد کسر حقوق کارمندان و مسادره اتومبیل و فروش ادارات برآمده‌اند، تفر دارم. به همان اندازه که از کارزار فریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ربا و سالوس منجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ، از بجاع سیاه را تقویت نموده‌اند، لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته و زحمات بانیان مشروطیت را از نیم‌قرن به این طرف به هدر داده‌اند. ملت ایران! من به اتکای حمایت شما و نمایندگان شما این مقام را قبول کردم و هدف نهایی‌ام رفاه و سعادت شماست و به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواحی حکومت فرارسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد.»

■ **پای جناب اشرف در چاله بزرگ!**

بی تردید پذیرش نخست‌وزیری را گوی احمد قوام، مصدق‌بارز نسوء-تدبیر در واپسین گام سیاسی وی بود. او تصور برده بود که شرایط اجتماعی، به‌سان ادوار پیشین نخست‌وزیری اوست و وی مثلاً همانند بحران آذربایجان، از این کارزار نیز بی‌پسوز به‌در خواهد آمد؛ چنانکه نویسنده در جایی و مناسبتی دیگر، این واپسین گام جناب اشرف را چنین تحلیل کرده است: «هماره با این ادعا مهدلی کرده‌ام که صاحبان نااهای بزرگ و القاب برطمطراق در تاریخ، گاه پایشان به چاله‌هایی می‌رود که به همان نسبت بزرگ است و عمیق و گاه کشنده! این قلم احمد قوام– که ۶۷‌سال پیش در چنین روزهایی، به دشوارترین مصاد دوران حیات خویش یاد زبنا او با بر اسناد و مستندات تهران می‌بیند. قوام، اما به‌رغم وابستگی به سیاست انگلستان و جانبداری مداوم از آن، باهوش بود و دارای قدرت تصمیم‌گیری. پنج بار سابقه صدارت داشت و غلط یا درست، به او لقب ناجی آذربایجان داده بودند. در این فقره با احتیاط سخن گفتم، چون به‌رغم ظاهر ماجرا که نشان می‌داد قوام بر سر استالین کلاه گذاشته است، خط و نشان انگلیس برای روس هم مطرح بود و همسایه شمالی، دیزر یا باید ایران را از آچرب کند! القصه، چنین فردی با چنین ساساقبای و در چنین روزهایی، بایش به چاله دربار و به طور مشخص اشرف پهلوی رفت! شاه و خواهرش ابواب جمعی‌اش، البته از قوام دل خوشی نداشتند، چنانکه او نه‌تنها محمدرضا، بلکه پدرش رضاخان را نیز آدم حساب نمی‌کرد! با این همه آنان برای مواجهه بسا جامعه‌ای که یک‌شبه انقلاب در آن رخ داده بود، به کسی با خلقیات قوام نیاز داشتند. این برای دربار یک بازی دو سر برد بود. اگر قوام توفیق می‌یافت، دربار گامی به پیش می‌نهاد و اگر نمی‌یافت، این سرخر قدیمی خرد می‌شد که البته شدا قوام، اما در روزهای پذیرش این آخرین ریسک زندگی، قوام سابق نبود. پیرو رنجور شده بود. شایعه‌ای هم بر سر زبان هاست که حتی اعلامیه پرغلاظ و شدادش را نیز، مورخ‌الدوله سپهر نگاشته بود. مخالف اصلی او، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی نیز می‌دانست که این دشمن قدیمی چه حال و روزی دارد و راه ساقط کردن او را نیز خوب می‌شناخت. سرجمع این عوامل موجب شد که بر قوام آن رود که در ۳۰ تیر رفت. رجل مقتدر دهه‌های قبل، شش‌ها در خانه این و آن پنهان می‌شد که به دست مردم نیفتد، هر چند که مصدق هم در قامت یک خویشاوند وفادار، به او مدد می‌رساند! حتی از یکی از نزدیکانش شنیدم که در آن احوال، ششی را در یکی از قبرستان بیم کرده بود. هر چند برخی نگارش این